

تبیین و تحلیل مفهوم وظیفه

در اخلاق کانت

حسین اترک*

چکیده

در این مقاله مفهوم وظیفه در اخلاق کانت را از سه منظر معناشناسی، معرفت‌شناسی و وجودشناسی مورد بررسی قرار داده‌ایم. به لحاظ معناشناسی وظیفه عملی است که شخص به انجام آن ملزم می‌شود. الزام، ضرورت یافتن یک فعل اختیاری تحت دستور عقل است. از منظر معرفت‌شناختی، عقل منشأ احکام و وظایف اخلاقی است؛ احکام اخلاقی، احکام تألیفی پیشینی هستند و امر مطلق راه تشخیص وظایف اخلاقی خود است. به عقیده کانت، عقل کاشف احکام اخلاقی است نه جاعل آن. از منظر وجودشناختی، کانت به واقع‌گرایی اخلاقی باور دارد. وی انواع و اقسام مختلفی از وظایف را بر می‌شمارد. از نظر او احکام اخلاقی مطلق به معنای عدم مشروط بودن به یک غایت و استثناناپذیر هستند، ولی با این وجود، تعارض میان وظایف امکان ندارد. نظریه اخلاقی کانت بر پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی، ارزش‌شناختی متعددی مبتنی است.

کلید واژه‌ها

فلسفه اخلاق، کانت، وظیفه، امر مطلق.



نظریه اخلاقی کانت به عنوان ناب‌ترین نظریه وظیفه‌گرایانه همواره در کانون توجه بوده است. کانت با طرح نظریه خود در مقابل نظریه‌های غایت‌انگار، بر مفاهیمی چون «وظیفه» و «ارزش اخلاقی» تأکید کرد. در این مقاله کانت ضمن اشاره به پیش‌فرض‌های نظریه اخلاقی کانت، از سه منظر به تحلیل مفهوم وظیفه در نظریه اخلاقی او می‌پردازیم.

۱. معناشناسی مفهوم وظیفه

کانت بر خلاف شهودگرایانی چون جورج مور و دیوید راس، به تعریف‌پذیری مفاهیم اخلاقی از جمله مفهوم «وظیفه» اعتقاد دارد. وی در تعریف مفهوم وظیفه می‌گوید: «وظیفه عملی است که شخص به انجام آن ملزم باشد. پس وظیفه ماده الزام است.» (کانت، ۱۳۸۳، ص ۵۷). برای مثال، راستگویی یک وظیفه است، راستگویی عملی است که شخص ملزم به انجام آن است. وی در تعریف «الزام» نیز می‌گوید:

الزام عبارت است از ضرورت یک فعل اختیاری تحت دستور مطلق^۱ عقل. دستوری یک قاعده عملی است که به موجب آن یک عمل ذاتاً ممکن، ضروری می‌شود (همان).

پس الزام یعنی ضروری و واجب شدن یک امر ذاتاً ممکن به سبب دستور و امر، خواه این دستور، دستور اخلاقی باشد یا دستور یک مولا به عبد خویش یا یک پدر به فرزند خویش و یا خداوند به بنده‌اش. او، همچنین وظیفه را «وجوب عملی» معنا می‌کند و می‌گوید: «ضرورت عمل کردن بر وفق اصل عینی اخلاق و جوب عملی، یعنی وظیفه نامیده می‌شود» (کانت، ۱۳۶۹، ص ۸۳). ضرورت عملی در واقع، عبارت دیگر اجباری و الزامی بودن یک عمل است. ضروری بودن یک عمل بدین معناست که در اختیار فاعل نیست که اگر خواست آن را انجام دهد و اگر نخواست انجامش ندهد، بلکه باید آن را انجام دهد.

در جای دیگر او وظیفه را بر اساس مفهوم وجوب عینی تعریف می‌کند و می‌گوید:

وابستگی اراده‌ای که مطلقاً نیک نیست به اصل استقلال اراده (یعنی [همان] وجوب [یا ضرورت] اخلاقی) الزام^۲ نام دارد. وجوب عینی یک کار از روی الزام، وظیفه است (همان، ص ۹۳).

وجوب عینی در کلمات کانت مقابل وجوب ذهنی قرار دارد. وجوب ذهنی یعنی چیزی که شخص، خود به لحاظ ذهنی و فردی آن را برای خویش ضروری می‌شمارد، ولی ضرورت عینی





یعنی چیزی که برای هر انسانی ضرورت دارد و وظیفه اوست نه این که صرفاً یک وجوب ذهنی شخصی باشد. به تعبیر دیگر، وجوب عینی و جویی است که از قانون اخلاقی سرچشمه می‌گیرد و وظیفه، عملی است که به وسیله قانون اخلاقی - و نه امیال درونی - ایجاب شده باشد. کانت می‌گوید:

عملی که بر طبق این قانون [اخلاق] به لحاظ عینی وجهه عملی دارد، با طرد هر مبدأ ایجاب کننده از سنخ میل، وظیفه خوانده می‌شود، که به خاطر این طرد و نفی امیال، در معنایش متضمن ضرورت عملی، یعنی ایجاب عملی است، هر چند ممکن است از سر اکراه انجام شده باشد (Kant, 1997, 5:80).^۳

کانت در نقد عقل عملی، الزام را ابتناء و وابستگی اراده انسانی به قانون اخلاق تعریف می‌کند و وظیفه را اجبار و الزام به عملی که از آن ناشی می‌شود:

رابطه چنین اراده‌ای [اراده‌ای که کاملاً نیک نیست] با قانون اخلاق، رابطه وابستگی تحت عنوان الزام است که دلالت بر ضرورت یک عمل می‌کند که وظیفه نامیده می‌شود» (ibid., p. 29).

اما کانت در بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق همچنین در باب معنای وظیفه می‌گوید: «وظیفه، ضرورت عمل کردن از سر احترام به قانون است» (Kant, 1964, p. 68؛ کانت، ۱۳۶۹، ص ۲۴). وی این جمله را در ادامه تعریف خود از «اراده خوب» یا اراده نیک که تنها خوب بالذات و خوب مطلق در این جهان و در خارج از این جهان است، می‌آورد. اراده خوب اراده‌ای است که از سر انجام وظیفه عمل می‌کند و وظیفه ضرورت عمل کردن از سر احترام به قانون اخلاقی است. با توجه به مطالب پیشین، به نظر می‌رسد کانت با این جمله در صدد بیان مصداق و اصل وظیفه است. اراده خوب، اراده‌ای است که از سر انجام وظیفه عمل می‌کند، اما وظیفه چیست؟ وظیفه، احترام به قانون اخلاقی و عمل کردن با انگیزه آن است. او با این جمله در صدد بیان مصداق وظیفه است هر چند کلمه «ضرورت» به معنای لفظی وظیفه نیز اشاره دارد. بنا بر این، «وظیفه» از نظر کانت یعنی عملی که انجامش الزامی است و «الزام» یعنی ضرورت. عملی که ذاتاً ممکن است به واسطه دستور و قانون اخلاقی ضروری می‌شود و یا به تعبیر دیگر اجباری می‌گردد و شخص باید آن را انجام دهد. در این معنا وظیفه بر اساس مفهوم الزام تعریف می‌شود که الزام، رابطه وابستگی و تعیین اراده توسط قانون اخلاقی است (Caygill, 1995, p. 306).

۲. معرفت‌شناسی وظیفه

پس از معناشناسی وظیفه در اخلاق کانت، نوبت به طرح مباحث معرفت‌شناسی می‌رسد. در این بخش به مباحثی چون منشأ وظایف اخلاقی، پیشینی بودن احکام اخلاقی، روش تشخیص وظیفه و روش استدلال بر وظیفه بودن یک عمل می‌پردازیم.

۱.۲. منشأ وظایف اخلاقی

کانت در باب منشأ الزامات و وظایف اخلاقی این پرسش مهم و اساسی را مطرح می‌کند که: اصل بنیادین اخلاق که بر اساس آن حکم می‌کنیم چه چیزی به لحاظ اخلاقی خوب یا بد است، چیست؟ او پس از نقد پاسخ‌های نظام‌های اخلاقی پیشین، پاسخ خود را بیان می‌کند.

نظام‌های اخلاقی در نظر کانت بر دو قسم‌اند: الف) نظام اخلاقی مبتنی بر تجربه؛ ب) نظام اخلاقی مبتنی بر عقل. نظام اخلاقی مبتنی بر تجربه، نظامی است که اصول اخلاقی آن از طریق حواس و تجربه به‌نحو پسینی به‌دست می‌آید، ولی نظام اخلاقی مبتنی بر عقل، نظامی است که اصولش از انطباق رفتار با قوانین عقل استنتاج می‌شود که تمام این اصول می‌تواند پیشینی باشد.

به باور کانت، نظام اخلاقی مبتنی بر تجربه به دو قسم؛ ۱) نظام اخلاقی مبتنی بر اصول تجربی داخلی و ۲) نظام اخلاقی مبتنی بر اصول تجربی خارجی، تقسیم می‌شود. قسم اول نظام‌هایی هستند که اصل اخلاقی خود را بر وجود یک حس درونی مبتنی می‌سازند که ممکن است این حس جسمانی یا اخلاقی باشد. نظریه خودگرایی اخلاقی اپیکور، هلوسیوس و ماندویل از آن دسته نظام‌ها و نظریه‌هایی هستند که اصل اخلاقی خود را بر احساس جسمانی «خودخواهی» مبتنی ساختند. این احساس در اندیشه منافع شخصی است و هر چه را به نفع شخص باشد خوب و هر چه را به ضررش باشد، بد می‌خواند. اصل اخلاقی این گونه نظام‌ها، اصل خودگرایی اخلاقی است که بر حس و تجربه پسینی مبتنی است؛ یعنی پس از مطالعه انسان و احساسات او چنین احساسی را در او یافته و آن را منشأ احکام و الزامات اخلاقی قرار می‌دهند (کانت، ۱۳۸۸، ص ۳۰-۳۱).

نظریه اخلاقی هاجسون و شافستبری از جمله نظام‌های اخلاقی هستند که اصل اخلاقی خود را بر یک حس درونی اخلاقی و نه جسمانی مبتنی کرده‌اند. آنها به وجود حس اخلاقی‌ای در وجود آدمی باور دارند که می‌تواند تشخیص دهد چه چیز خوب و چه چیز بد است. اما





نظام‌های اخلاقی مبتنی بر اصول تجربی خارجی نظام‌هایی هستند که اخلاق را بر تربیت یا حکومت اجتماعی مبتنی می‌کنند. فیلسوفانی همچون مونتینی معتقدند که اخلاق چیزی جز سنت‌ها و عادت‌های اجتماعی - که جامعه آنها را برای ما تعیین می‌کند - نیست. آدمی در هر جامعه‌ای که تربیت شود، باورهای اخلاقی همان جامعه را خواهد پذیرفت. بر این اساس، اخلاق نسبی خواهد بود. اما برخی همچون توماس هابز، اخلاق را برآمده از حکومت و قراردادهای اجتماعی حکومتی می‌دانند. حکومت می‌تواند اعمالی را مجاز یا ممنوع اعلام کند. همان‌گونه که حکومت برخی قوانین اجتماعی همچون قوانین راهنمایی و رانندگی، قوانین کار و مالیات را وضع می‌کند، قوانین اخلاقی‌ای همچون ممنوعیت قتل، دزدی و دروغ را نیز وضع می‌کند تا در نظم اجتماعی خللی وارد نیاید (همان، ص ۳۱-۳۲).

بر طبق همه این نظام‌های اخلاقی، اصول اخلاقی از تجربه به دست می‌آیند. کانت به شدت مخالف چنین نظام‌های اخلاقی‌ای است؛ چرا که اصول اخلاقی مبتنی بر تجربه، اصول اخلاقی ممکن‌اند و نه ضروری. اخلاق مبتنی بر اصل و اساس ممکن، از ضرورت، اطلاق و قطعیت بی‌بهره خواهد بود. ممکن است کسی از چیزی خوشش آید و دیگری از آن بدش آید؛ حکومت چیزی را در زمانی مجاز کند و در زمان دیگر ممنوع کند و با تغییر سنت‌های اجتماعی، اخلاق نیز تغییر کند (همان).

اما نظام اخلاقی مبتنی بر عقل، اصل اخلاقی خود را از عقل می‌گیرد نه حس و تجربه، از همین رو می‌تواند پیشینی باشد. هر اصل اخلاقی (مانند «نباید دروغ گفت») مستلزم یک ضرورت مطلق است که نمی‌تواند از تجربه حاصل شود. تمام قواعد ضروری، باید به نحو پیشینی تقرر یابند، در نتیجه، باید اصول عقلانی باشند و از عقل مایه و سرچشمه بگیرند. بر اساس نظام‌های اخلاقی مبتنی بر تجربه، حکم دروغ‌گویی، یک حکم اخلاقی تجربی است؛ یعنی هرگاه دروغ‌گویی به نفع عامل اخلاقی باشد خوب و هرگاه به ضررش باشد بد است؛ هرگاه حس اخلاقی فرد آن را خوب بداند جایز و هرگاه بد بداند ممنوع خواهد بود؛ هرگاه حکومت آن را قانون کند جایز و هرگاه از آن منع کند ممنوع خواهد بود. بنابراین، دیگر اصل اخلاقی منع دروغ‌گویی یک اصل مطلق و ضروری نخواهد بود بلکه ممکن و غیرضروری خواهد شد. ویژگی قانون، اطلاق و ضرورت است. بنابراین، در نظر کانت منشأ الزامات و احکام اخلاقی، عقل و فاهمه است نه حس و تجربه (همان، ص ۳۳).

۲.۲. پیشینی بودن احکام اخلاقی

کانت قوانین اخلاقی را با قوانین علوم طبیعی (مانند فیزیک و شیمی مقایسه) و آنها را از هم تفکیک می‌کند. قوانین علوم طبیعی با تکیه بر شواهد تجربی به دست می‌آیند. اما قوانین اخلاقی کیفیت و شرایط دیگری دارند. این قوانین تنها تا آن جا که بتوانند به عنوان قوانین پیشینی تبیین و به عنوان قوانین ضروری لحاظ شوند، معتبراند. اگر کسی به خود اجازه دهد که اصول اخلاقی را از منابع تجربی استنتاج کند، خود را در معرض بزرگترین و زیانبارترین خطاها قرار داده است (کانت، ۱۳۸۳ ب، ص ۴۷-۴۸). او در همین باره می‌گوید:

پایگاه و سرچشمه همه مفاهیم اخلاقی یکسره، به نحو پیشین در عقل است... و از آن گذشته به همان اندازه در عادی‌ترین عقل است که در عقلی که به بالاترین پایه، نظری باشد است و آنها را به روش انتزاعی نمی‌توان از تجربه و بدین دلیل از معرفتی که صرفاً محتمل باشد، بیرون کشید و همین خلوص اصل [و سرچشمه] آنها است که آنها را شایسته این می‌گرداند که به منزله والاترین اصول عملی ما به کار آیند و به همان اندازه که ما چیزی از تجربه بر آنها بیفزاییم از نفوذ اصیل و ارزش مطلق کارها می‌کاهیم... چون قوانین اخلاقی باید در حق هر آفریده خردمندی صدق کند باید آنها را از مفهوم کلی ذات خردمند استنتاج کرد (کانت، ۱۳۸۸، ص ۴۴-۴۵).

با دقت در کلام کانت می‌توان دریافت که: (۱) منشأ احکام اخلاقی عقل است؛ (۲) احکام اخلاقی، احکام پیشینی‌اند؛ (۳) عقل هر انسانی - چه عادی و چه عالم - توانایی شناخت احکام اخلاقی را دارد؛ (۴) چون معرفت تجربی، معرفتی پسینی و امکانی است، پس اخلاق را نمی‌توان از تجربه و با روش تجربی به دست آورد، و (۵) قوانین اخلاقی باید در حق هر انسانی صادق باشند.

به عقیده کانت، قانون اخلاقی باید از ویژگی کلیت، ضرورت و عینیت برخوردار باشد. عینیت یعنی این که قانون اخلاقی باید در حق تمام انسان‌ها الزامی باشد، قانونی که تنها برای برخی الزام‌آور است یک قانون عینی نیست، بلکه یک اصل ذهنی و شخصی است که کلیت ندارد (کانت، ۱۳۸۳ الف، ص ۸). به اعتقاد او، مبدأ و منشأ الزامات در انسان به طور کلی - چه الزامات اخلاقی و چه غیر اخلاقی - دو چیز است: الف) عقل و اراده انسان؛ ب) امیال و تمایلات شهوانی او. و بر همین اساس می‌گوید:





کل اعمال ما می‌توانند به دو نحو ضروری شوند: یا بر اساس اراده آزاد ضروری می‌شوند و بنابراین ضرورت عملی هستند و یا بر اساس تمایلات شهوانی ما ضروری می‌شوند و در این صورت، از دیدگاه عاطفی ضروری هستند (کانت، ۱۳۸۸، ص ۳۴).

در نظر او قوانین و دستورات اخلاقی، ضرورت‌های عملی‌ای هستند که عقل به نحو برون‌ذهنی و عینی آنها را ابتدا تشخیص می‌دهد و سپس آزادانه فاعل اخلاقی را به آنها الزام می‌کند. بنابراین، منشأ الزامات اخلاقی عقل و اراده آزاد انسان است. اما آدمی الزام‌های دیگری نیز در درون خود دارد که از احساسات، عواطف و امیال و شهوات درونی سرچشمه می‌گیرند. این الزام‌ها ضرورتاً اخلاقی نیستند و ممکن است ما را به سمت اعمال غیر اخلاقی سوق دهند؛ مانند این که قوه شهوی آدمی را به عمل منافی عفت و یا برداشتن غذای دیگران به هنگام گرسنگی الزام کند. کانت این الزامات را که الزامات درون‌ذهنی و قائم به شخص‌اند، «ضرورت‌های عاطفی» می‌نامد. وظیفه عقل این است که جلوی الزامات غیر اخلاقی حواس و عواطف را بگیرد و هر جا به عمل غیر اخلاقی الزام کردند، مانع شود. و این مایه ارزش اخلاقی عمل انسان است که به‌رغم میل باطنی عملی را به صرف وظیفه بودن، انجام داده و یا ترک می‌کند.

۳.۲. چگونگی تشخیص وظایف: اصل وظیفه

چگونه وظیفه خود را تشخیص دهیم؟ کانت در پاسخ به این پرسش، اصل اخلاقی خود را که تعیین‌کننده وظایف هر فاعلی است، ارائه کرده و آن را «امر مطلق» نام می‌نهد. او این اوامر را از آن جهت امر مطلق می‌نامد که معمولاً این قوانین، شکل دستوری داشته و با صیغه «امر» بیان می‌شوند و مطلق بوده و مشروط به چیزی نیستند، بنابراین، صورتی مانند: «تو باید فلان کار را انجام دهی» دارند (اسکروتن، ۱۳۷۵، ص ۱۳۲).

امر مطلق کانت دارای سه صورت است: صورت اول آن، «قانون عام طبیعت» نام دارد که مضمونش چنین است: «تنها بر پایه آن قاعده‌ای رفتار کن که در عین حال، بتوانی بخواهی که آن قاعده، قانونی عام باشد» (Kant, 1964, p. 88).

تعبیر دیگر از این اصل چنین است: «تنها بر پایه آن قاعده‌ای رفتار کن که در عین حال بتوانی اراده کنی که قاعده عمل تو، قانون عام طبیعت گردد».

کانت برای توضیح چگونگی استفاده از این اصل در تشخیص وظیفه، مثال‌هایی می‌آورد؛

مثال اول به شرایط شخصی مربوط می‌شود که به سبب برخی ناملایمات و ناکامی‌های زندگی، به نومیدی کشیده شده و از زندگی به تنگ آمده است، ولی هنوز بر عقل خود چندان حاکم است که از خود می‌پرسد: آیا اگر خود را بکشد برخلاف وظیفه‌ای که در برابر خود دارد عمل نکرده است؟ آن‌گاه تأمل می‌کند و از خود می‌پرسد: آیا قاعده رفتار او می‌تواند قانونی عام در طبیعت شود؟ قاعده رفتار او این است: «من از خویشتن دوستی به این اصل می‌رسم که اگر زندگی طولانی‌تر، بیشتر مایه رنج شود تا خوشی، باید آن را کوتاه کرد». سپس این پرسش پیش می‌آید که آیا این اصل که بر خویشتن دوستی استوار است می‌تواند قانونی عام در طبیعت باشد یا نه. به اعتقاد کانت، این قاعده نمی‌تواند قانون طبیعت شود؛ چرا که خویشتن دوستی، کارکرد ویژه‌ای در طبیعت دارد، یعنی کارکرد تحریک برای ادامه زندگی. بنابراین، نمی‌توان بدون تناقض اراده کرد که این قاعده مورد آزمون باید قانون طبیعی شود؛ زیرا در آن صورت باید خواهان چیزی باشیم که به اعتراف خودمان برخلاف قانون طبیعی است و در نتیجه غیرممکن است (ibid, p. 89).

۴۳



تفکر

تبین و تحلیل مفهوم وظیفه در اخلاق کانت

مثال دوم، موقعیت شخصی است که نیازمند پول بوده و باید قرض کند ولی می‌داند که توانایی بازپرداخت آن را در آینده ندارد. او از خود می‌پرسد: آیا درست است که برای حل مشکل خود، پولی از کسی قرض بگیرم و قول بدهم که بازپس خواهم داد؟ اگر قول بازپرداخت قرض را ندهد، کسی به او قرض نخواهد داد. قاعده رفتار او در این جا عبارتست از این که «هرگاه خود را نیازمند پول یافتم، پول قرض می‌گیرم و قول می‌دهم که آن را پس دهم، اگرچه می‌دانم که هرگز نمی‌توانم چنین کنم». برای آزمون این قاعده باید پرسید اگر این قاعده، قانون کلی طبیعت شود، چه خواهد شد؟ پاسخ این است که اگر قول دادن با این قصد که به قول خود عمل نکند، به قانون طبیعت بدل شود، هیچ کس حاضر به شنیدن قولی نخواهد بود، بلکه چنین ادعایی را بی‌اعتبار خواهند دانست. بنابراین، نفس قول دادن، لغو خواهد شد. از این رو، نمی‌توان بدون تناقض اراده کرد که این قاعده، قانون کلی شود. مراد کانت از تناقض در این جا، تناقض منطقی نیست، بلکه مراد او این است که قول دادن به قصد عدم انجام آن، در تضاد با مفهوم قول دادن است و اگر قول دادن با این قصد، قانون عام طبیعت گردد، قول دادن با قول ندادن یکی خواهد شد (پالمر، ۱۳۸۵، ص ۲۰۱).

صورت دوم امر مطلق، «اصل انسانیت» یا «اصل غایات» نام دارد و کانت در این باره

می گوید:

چنان رفتار کن که بشریت را چه در شخص خودت و چه در شخص دیگری همیشه به عنوان یک غایت به شمار آوری، و نه هرگز تنها همچون وسیله‌ای (Kant, 1964, p. 96).

با این ضابطه نیز می‌توان وظایف اخلاقی خود و درستی و نادرستی اعمال را تشخیص داد. در مثال‌های پیشین کسی که می‌خواهد برای رهایی از رنج و درد زندگی، خویشتن را بکشد، باید از خود بپرسد آیا کار او با انسانیت به عنوان غایتی مستقل مطابقت دارد یا نه؟ در واقع، او با خود کشی خویشتن خویش را چون وسیله‌ای برای رسیدن به آسایش و رهایی از رنج و درد در نظر گرفته است و این مخالف اصل پیش گفته است.

شخصی که برای حل مشکلاتش، وعده‌ای دروغ به دیگران می‌دهد، در واقع آنها را وسیله‌ای برای رسیدن به غایات خود در نظر گرفته است و امر مطلق از وسیله قراردادن خود و دیگران برای رسیدن به غایات، منع می‌کند. بنابراین این اعمال نادرست بوده و باید آنها را ترک کرد.

صورت سوم امر مطلق، «اصل خود آیینی اراده» یا «اصل استقلال اراده» است. از نظر کانت، «اراده هر موجود عاقل، اراده قانون‌گذار عام است» (ibid., p. 98). بر این اساس، صورت اصل اخلاقی چنین است: «همیشه چنان عمل کن که اراده تو بتواند خودش را در عین حال، به عنوان واضع قانون کلی از طریق قاعده‌اش بنگرد».

به عقیده کانت، انسانیت اکنون به نقطه‌ای از رشد و خودآگاهی رسیده است که می‌توان گفت باید بدانند که تنهاست و خود او باید ارزش‌هایش را معین ساخته، انتظار نداشته باشد که مرجعی بالاتر، ارزش‌های او را تعیین کند. هر موجود عاقلی می‌تواند خود را به عنوان قانون‌گذار عام ملاحظه کند؛ یعنی نیازی به مرجع خارجی (خدا، دولت، کلیسا و یا هر چیز دیگری) نیست تا برای ما قانون اخلاقی معین کند. ما خود می‌توانیم این کار را بکنیم و هر کسی که به‌طور کامل، عاقل است، دقیقاً همان اصول کلی اخلاقی را وضع خواهد کرد (Pojman, 1999, pp. 149-150).

برای استفاده از این اصل کافی است از خود بررسی آیا اراده تو می‌تواند خود کشی برای رهایی از رنج یا وعده دروغین برای قرض گرفتن را به عنوان قانون عام وضع کند؟ بی‌شک



نمی‌تواند؛ پس این اعمال نادرست‌اند و ترک آنها یک وظیفه است. نکته مهم این که امر مطلق، ملاکی برای تعیین اخلاقی بودن و نبودن قواعد عملی است؛ نه این که بتوان قوانین اخلاقی را به صرف تحلیل از آن - آن‌چنان که نتیجه از مقدمات استنتاج می‌شود - استنتاج کرد (کاپلستون، ۱۳۶۰، ص ۱۸۵-۱۸۶). از این رو، کانت در کنار این اصل وظیفه، به شمارش وظایف و قواعد اخلاقی می‌پردازد که در ادامه به آن می‌پردازیم.

۴.۲. عقل، کاشف یا جاعل؟

همان‌گونه که گفته شد منشأ الزامات اخلاقی، در نظر کانت، عقل انسان است. اما جا دارد پرسیم که آیا عقل کاشف احکام و وظایف اخلاقی است یا جاعل آنها؟ به تعبیر دیگر آیا احکام اخلاقی قوانین حقیقی و واقعی هستند که عقل آنها را کشف می‌کند یا این که آنها قوانین حقیقی در عالم واقع نیستند، بلکه عقل مستقلاً خود این احکام را بر اراده، جعل و ایجاد می‌نماید؟ کانت معتقد است که قوانین اخلاقی قابل وضع و قانون‌گذاری نیستند. قوانین اخلاقی مانند قوانین حکومتی نیستند که کسی آنها را وضع کرده باشد. نه حاکم سیاسی، نه خدا و نه هیچ کس دیگر نمی‌تواند قوانین اخلاقی را وضع کند. وی به صراحت می‌گوید: «در قدرت و توان کسی نیست که قوانین اخلاقی را وضع کند» (کانت، ۱۳۸۸، ص ۷۹).

این قوانین مانند قوانین ریاضی و هندسه هستند که کسی آنها را وضع نکرده است؛ کسی حتی خدا نمی‌تواند جعل کند که مثلث دارای سه ضلع باشد یا مجموع زوایای داخلی آن برابر ۱۸۰ درجه باشد.

به عقیده کانت قوانین اخلاقی برآمده از اراده هیچ‌کس نیستند، بلکه برآمده از ضرورت عملی‌اند. استدلال کانت بر این مطلب چنین است که «اگر قوانین اخلاقی ضرورت عملی نداشتند، دروغ‌گویی هم می‌توانست تقوا و فضیلت باشد» (همان). استدلال دیگر او این است که مفاد قوانین اخلاقی، عقیده است و در قدرت کسی نیست که بر عقاید ما حکومت کند، برخلاف قوانین عملی و رفتاری اجتماعی که حاکم سیاسی برای نظم رفتار و اعمال شهروندان قوانینی را وضع می‌کند. بنابراین، کانت میان قوانین اخلاقی و قوانین عملی اجتماعی تفاوت بسیار باور دارد. بنابراین، او به عینیت‌گرایی اخلاقی قائل است و برای قوانین اخلاقی نوعی وجود نفس‌الامری همانند حقایق ریاضی در نظر می‌گیرد که مخلوق ذهن هیچ قانون‌گذاری





نیستند، بلکه قانون‌گذار فقط آنها را کشف کرده و سپس اعلام می‌کند که تصمیم گرفته است قوانینی که در واقع وجود دارند را اجرا کند (همان).

اما از سوی دیگر در آثار کانت عبارت‌هایی به چشم می‌خورد که ناظر به جعل احکام اخلاقی از سوی عقل‌اند. برای مثال، او می‌گوید: «عقل محض که در حد ذات خود عملی است، در این جا به نحو بی‌واسطه قانون‌گذار است» (Kant, 1997, 5: 31). و در جای دیگر می‌گوید: «تنها عقل محض در حد ذات خود عملی است و قانونی کلی که از آن به قانون اخلاق تعبیر می‌شود به آدمی اعطا می‌کند» (ibid). «باید توجه داشته باشیم که این قانون [اخلاق] نه یک یافته تجربی، بلکه یافته منحصراً عقل محض است که به موجب آن، عقل محض خویش را بسان چیزی اصالتاً قانون‌گذار ابراز می‌کند» (ibid).

از این رو به باور برخی، از نظر کانت، عقل جاعل احکام اخلاقی است، و مهمترین دلیل آنها اصل خودآیینی و استقلال اراده کانت است که تحت الزام قرار گرفتن اراده از سوی هر مرجع خارجی را نفی می‌کند (Pojman, 1999, pp. 149-150).

کانت در مقام مقایسه نظر خود با پیشینیان می‌گوید:

اکنون اگر به همه کوشش‌های پیشینیان برای کشف اصل اخلاق بنگریم، نباید از ناکامی آنها شگفت‌زده شویم. پیشینیان می‌دیدند که وابستگی انسان به قانون اخلاق از راه وظیفه است، ولی از این نکته غافل بودند که قوانین که انسان تابع آنهاست فقط بوسیله خود او وضع شده‌اند؛ هر چند در عین حال، عام نیز هستند و فقط انسان مکلف است بر وفق اراده خویشتن عمل کند، اراده‌ای که به وسیله طبیعت چنان ساخته شده است که واضع قوانین عام باشد (کانت، ۱۳۸۸، ص ۸۰).

در نگاه اول، گویی میان عبارات کانت درباره جاعلیت یا کاشفیت احکام اخلاقی تعارضی وجود دارد، ولی با اندک تأملی روشن می‌شود که چنین نیست. کانت در بحث از وجودشناسی حقایق اخلاقی به عینیت‌گرایی باور دارد و قوانین اخلاقی را اموری واقعی و نفس‌الامری می‌داند که عقل انسان آنها را می‌شناسد و کشف می‌کند. بنابراین قوانین اخلاقی چون امور واقعی هستند، قابل جعل از سوی کسی نیستند و انسان به کمک عقل خویش تنها توان کشف آنها را دارد و خدا نیز طبق آنها امر و نهی می‌کند. اما بحث دیگر کانت درباره منشأ الزامات اخلاقی در درون انسان است و این پرسش را مطرح می‌کند که چه کسی یا چه نیرویی انسان را به رعایت

قوانین اخلاقی واداشته و الزام می‌کند؟ در این جا کانت می‌گوید هیچ نیرویی غیر از اراده انسان نمی‌تواند او را به رعایت اخلاق وادارد. منشأ تحریک انسان جهت افعال اخلاقی، اراده اوست نه نیروی خارجی و نه احساسات و امیال او. این عقل انسان است که پس از شناخت حکم اخلاقی بر اساس ضرورت عملی، انسان را به انجام آن ملزم می‌کند. البته، این شناخت و صدور حکم اخلاقی، فرآیند ویژه‌ای دارد. وقتی آدمی در شرایط ویژه‌ای نیازمند کمک‌های مالی دیگران می‌شود، از خود می‌پرسد آیا درست است که برای رفع نیاز خود به دوستم وعده دروغی داده و از او پولی قرض کنم؟ عقل آدمی در این شرایط از خود می‌پرسد: آیا می‌توانم اراده کنم که این عمل و قاعده رفتارم به قانونی عام بدل شود؟ به ناگاه متوجه می‌شود که چنین اراده‌ای خودمتناقض است و نمی‌توان اراده کرد که چنین عملی عمومیت یافته و فراگیر شود. از این رو، پس از کشف قانون اخلاقی (وعده دروغ دادن برای رفع نیاز جایز نیست)، عقل انسان این قانون اخلاقی را برای اراده‌اش وضع می‌کند و به شکل قانون و دستور عملی در می‌آورد و او را به عمل کردن بر اساس آن الزام می‌کند. بنابراین، عقل هم کاشف است و هم واضع، اما در دو مقام؛ مقام اول، مقام تشخیص احکام و وظایف اخلاقی است، و در این مقام، عقل کاشف است، به این معنا که در نزاع عینیت‌گرایی و ذهنیت‌گرایی، کانت، عینیت‌گرا است. مقام دوم، مقام قانون‌گذاری برای جامعه بشری است و در این مقام، عقل جاعل است و خود قانون برای خود وضع می‌کند. این عقل است که در مرحله اول، ضرورت عملی چیزی را تشخیص می‌دهد و در مرحله دوم، آن را به صورت قانون درآورده و خود و دیگران را به صورت عینی به آن الزام می‌کند. کانت در تفکیک این دو مقام می‌گوید:

یک قانون (اخلاقاً عملی) قضیه‌ای است که مشتمل بر یک امر مطلق (یک دستور) است. کسی که از طریق قانون دستور می‌دهد، قانون‌گذار است. او جاعل الزام طبق قانون است اما همیشه جاعل قانون نیست... قانونی که ما را به نحو پیشین و به طور نامشروط، توسط عقل الزام می‌کند، همچنین می‌تواند از جانب یک قانون‌گذار عام یعنی کسی که فقط حق دارد و وظیفه‌ای ندارد (یعنی از اراده الهی) بیان شده باشد. اما این [دیدگاه] فقط ایده یک موجود اخلاقی است که اراده‌اش قانون برای همه است، را طرح می‌کند. بدون این که [معنایش] این باشد که آن موجود به‌عنوان جاعل قوانین لحاظ شود (کانت، ۱۳۸۳، ب، ص ۶۳).





او در این جا مراد خود از قانون گذار را با تفکیک میان جاعل الزام طبق قانون و جاعل قانون، بیان کرده است. قانون گذار کسی نیست که قانونی را که پیش تر نبوده است، جعل و وضع می کند بلکه کسی است که الزام طبق قانون موجود را جعل می کند، مانند حاکمی که مردمش را ملزم به رعایت قانون اخلاق می کنند (Kain, 2010).

۳. وجودشناسی وظیفه

۱.۳. واقع گرایی اخلاقی

بحث اول در باب وجودشناسی احکام و وظایف اخلاقی این است که آیا این احکام امور عینی و واقعی هستند یا صرفاً امور ذهنی و شخصی بوده و واقعیتی ورای آنها نیست؟ در بحث جاعلیت و کاشفیت احکام اخلاقی توسط عقل، روشن شد که کانت یک واقع گرای اخلاقی است.

۲.۳. اقسام وظایف و الزامات

۱.۲.۳. الزام فعال و منفعل

کانت، الزام و وظایف برآمده از آن را به الزامات فعال و منفعل تقسیم می کند. الزام فعال الزامی است که از ذات عمل سرچشمه می گیرد. الزام فعال، الزام نسبت به عمل است نه اشخاص. برای مثال، ما ملزم به کمک و نیکی به دردمندان هستیم. در این جا الزام ما نسبت به عمل نیکی و کمک است نه نسبت به افراد. اما در الزام منفعل، الزام ناشی از ذات عمل نیست، بلکه ناشی از شخص طرف الزام است، به عبارت دیگر یک الزام تحمیلی است نه خود اجباری. برای مثال، من نسبت به کسی که پولی از او تقاضا کرده ام الزامی دارم. هم نسبت به فعل پرداخت قرض الزام دارم و هم نسبت به آن شخصی که از او پول طلب کرده ام. الزام فعال یک ضرورت عقلی است که از طریق فکر و تأمل، شخص خود را ملزم به کاری می کند ولی در الزام منفعل، ضرورت و الزام از طریق شخص دیگر است نه خود فرد (کانت، ۱۳۸۸، ص ۴۱).

مراد کانت این است که در الزام فعال منشأ الزام در وهله اول، خود انسان است. دردمندان و مستمندان نسبت به ما حقی ندارند، بنابراین، الزامی از جانب آنان بر ما نیست. بلکه این خود ما هستیم که با تأمل در ماهیت عمل نیکی و کمک به دیگران، خود را ملزم به آن می کنیم. ولی در الزام منفعل چون از دیگران قرضی گرفته ایم خود این عمل حقی برای آنها بر گردن ما ایجاد

می‌کند و در وهله اول این حق است که ما را ملزم به پرداخت قرض می‌کند. البته، در وهله دوم باز این عقل ماست که با تأمل در ذات عمل قرض و صاحب حق بودن قرض دهنده، ما را ملزم به پرداخت آن می‌کند.

همچنین به این تمایز میان الزام فعال و منفعل نیز می‌توان اشاره کرد که الزام منفعل، یک وظیفه و الزام خاص است؛ یعنی این الزام نسبت به شخص خاصی وجود دارد نه نسبت به هر کسی، چون منشأ الزام در این جا فرد و شخص خاص است. اما الزام فعال، الزام نسبت به شخص خاصی نیست، برای مثال، وظیفه ما کمک به مستمندان است، فرق نمی‌کند که این مستمند چه کسی باشد.

۲.۲.۳. وظیفه حق و وظیفه فضیلت

برخی از وظایف به نظر کانت، مربوط به حقوق دیگران است که ما را ملزم به کاری می‌کنند و در واقع یک اجبار خارجی ناشی از حق دیگری بر ما وارد می‌شود. کانت این نوع وظیفه را «وظیفه حق» می‌نامد. در مقابل آن «وظیفه فضیلت» قرار دارد که ناشی از حق دیگران نیست. بنابراین، اجباری بیرونی و خارجی در کار نیست بلکه الزام و اجبار تنها از جانب خود فرد به عنوان موجودی آزاد، انسان با اراده آزاد تصمیم می‌گیرد برای کسب فضایل انسانی، خود را ملزم به وظایفی کند که عقل عملی به او دستور می‌دهد (کانت، ۱۳۸۳، ب، ص ۳۷). وظیفه ناشی از حق، وظیفه‌ای است که قانون‌گذاری خارجی برای آن ممکن است ولی قانون‌گذاری خارجی برای وظیفه ناشی از فضیلت، ممکن نیست چون در پی غایتی است که این غایت خود یک تکلیف است. اما کسی نمی‌تواند از طریق قانون‌گذاری خارجی برای خود غایت تعیین کند چون تعیین غایت، یک فعل درونی نفس است (همان، ص ۷۶).

۳.۲.۳. وظایف کامل و ناقص

کانت همچنین وظایف را به وظایف کامل و ناقص یا گسترده^۴ و محدود^۵ تقسیم می‌کند. اساس اخلاق، ادای وظیفه است. وظیفه مفهوم دیگری به نام «الزام»^۶ همراه خود دارد؛ یعنی انسان ملزم به ادای وظیفه است. اما این دو مفهوم اخلاقی از لحاظ گستردگی و محدودیت عکس یکدیگرند به این معنا که هرچه دایره شمول وظیفه گسترده‌تر باشد، الزامش محدودتر و ناقص‌تر است. اما هرچه وظایف محدودتر باشند، الزامشان گسترده‌تر و کامل‌تر است. برای مثال،





«نوع دوستی» وظیفه‌ای است که دایره شمولش بسیار گسترده است و همه انسان‌ها را دربر می‌گیرد، اما الزام آن ناقص‌تر و محدودتر است، یعنی ما موظف نیستیم تمام زندگی خود را صرف نوع دوستی و کمک به هم‌نوعان کنیم، بلکه در موارد محدودی که در زندگی برایمان پیش می‌آید باید به هم‌نوعان خود کمک کنیم. پس نوع دوستی وظیفه‌ای گسترده با الزام محدود است.

کانت این نوع وظایف را «وظایف ناقص» می‌نامد. اما وظیفه نیکی به والدین، وظیفه‌ای محدود است و دایره شمول آن فقط محدود به پدر و مادر می‌شود، اما الزام آن، بسی گسترده‌تر است و باید تا آن‌جا که ممکن است به والدین خود کمک و خدمت کرد. کانت این نوع وظایف محدود با الزام گسترده را وظایف «کامل» می‌نامد. او وظایف ناقص را وظایف فضیلت می‌خواند به این معنا که انجام آنها موجب فضیلت اخلاقی و مایه شایستگی انسان است ولی ترک آنها چندان موجب نکوهش نیست، بلکه تنها نبود یک ارزش اخلاقی است و ردیلت اخلاقی به حساب نمی‌آید. اما وظایف کامل، وظایفی هستند که نباید ترک شوند و ترک آنها ردیلت به حساب می‌آید (کانت، ۱۳۸۳ الف، ص ۴۶).

۳.۳. ماهیت و تعداد وظایف

کانت در بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق درباره ماهیت و تعداد وظایف صحبت چندانی نمی‌کند و تنها در یک تقسیم‌بندی، وظایف را به وظایف نسبت به خود و نسبت به دیگران و وظایف کامل و ناقص تقسیم می‌کند (کانت، ۱۳۶۹، ص ۶۱). از این رو، چهار مقوله وظایف را باز می‌شناسد:

- ۱) وظایف کامل نسبت به خویشتن؛
- ۲) وظایف ناقص نسبت به خویشتن؛
- ۳) وظایف کامل نسبت به دیگران؛
- ۴) وظایف ناقص نسبت به دیگران.

او در تعریف وظایف کامل چنین می‌گوید: «مقصود من از وظیفه کامل، وظیفه‌ای است که هیچ استثنائی را به سود تمایل انسان روا ندارد» (همان). بنابراین، وظیفه ناقص وظیفه‌ای است که استثنائی را به سود تمایل انسان می‌پذیرد. خودداری از خودکشی، وظیفه کامل نسبت به خویشتن است. خودداری از دادن قولی که قصد انجامش را نداری، وظیفه کامل نسبت به دیگران است.

رشد و توسعه استعدادهای فردی، یک وظیفه غیر کامل نسبت به خویشتن است و مساعدت در سعادت مندی دیگران، یک وظیفه غیر کامل نسبت به دیگران است (همان، ص ۶۲-۶۴).

البته کانت در دو کتاب مابعدالطبیعه اخلاق و درس‌های فلسفه اخلاق به‌طور مبسوط و مفصل درباره وظایف بحث کرده است. او در مابعدالطبیعه اخلاق، وظایف انسان را به‌طور کلی ابتدا به دو بخش «وظایف در مقابل انسان» و «وظایف در مقابل موجودات غیر انسانی» تقسیم می‌کند. قسم اول، به وظایف انسان در قبال خود و در قبال دیگر انسان‌ها تقسیم می‌شود. قسم دوم نیز به وظایف در قبال موجودات پایین‌تر از انسان مانند حیوانات و گیاهان و وظایف در قبال موجودات بالاتر از انسان مانند خداوند تقسیم می‌شود. وظایف انسان در قبال خود، نیز به وظایف کامل و ناقص تقسیم می‌شود. اما وظایف کامل انسان در قبال خویش، به وظایفی تقسیم می‌شود که در آنها گاه انسان به‌عنوان یک موجود حیوانی (طبیعی) و در عین حال، اخلاقی تلقی می‌شود و گاه صرفاً به‌عنوان یک موجود اخلاقی (کانت، ۱۳۸۳ الف، ص ۷۹-۸۰). به عقیده کانت وظایف انسان در قبال خویش از همه مهم‌تر است. قصور در وظایف نسبت به خویشتن، تمام ارزش انسان را از او می‌گیرد، ولی قصور در وظایف نسبت به دیگران فقط به‌طور نسبی ارزش انسان را می‌گیرد (کانت، ۱۳۸۸، ص ۱۶۵).

از نظر کانت، وظایف کامل انسان در قبال خویش - به‌عنوان یک موجود حیوانی - عبارتند از: صیانت ذات و زندگی با شرافت، و وظایف ناقص انسان نسبت به خویش به‌عنوان یک موجود طبیعی، عبارتند از: پرورش قوای طبیعی و وظایف نسبت به بدن. وظایف ناقص انسان نسبت به خویش - به‌عنوان موجود اخلاقی - عبارتند از: نیل به کمال اخلاقی و کار و تلاش. وظایف انسان در قبال دیگران عبارتند از: وظیفه دوست داشتن دیگر انسان‌ها، نیکوکاری، دوستی، دشمنی نوزیدن، فریب ندادن دیگران، پرهیز از حسدورزی، حق‌شناسی، همدلی، احترام به دیگران، معاشرت اجتماعی و احترام به حقوق دیگران.

اما وظایف انسان در قبال اشیای طبیعی و حیوانات، عبارتند از: پرهیز از تخریب طبیعت و آزار حیوانات و در نهایت، وظیفه انسان در قبال موجودات فوق بشری از جمله خداوند عبارت است از: شناخت تمام تکالیف و اوامر الاهی.

۴.۳. مطلق بودن وظایف

وظایف اخلاقی در نظر کانت «مطلق» اند. «مطلق» در کلمات او به دو معنا به کار رفته است:





۱. مطلق به معنای نامشروط بودن وظایف به یک شرط و یا غایت. او وظایف اخلاقی را مطلق می‌داند و معتقد است ویژگی اصلی قانون، به‌طور عام، اطلاق و ضرورت است و تأکید دارد که:

قوانین باید برای موجب ساختن اراده از آن جهت که اراده است، حتی پیش از آنکه از من بپرسند آیا قدرت کافی برای [ایجاد] اثر مطلوب یا وسایل لازم برای تحقق آن را دارم یا نه، کفایت کنند. بنابراین، باید مطلق باشند؛ و گرنه اصولاً قانون نیستند؛ زیرا فاقد ضرورتند» (کانت، ۱۳۸۵، ص ۳۵-۳۶).

«اطلاق» قوانین اخلاقی در این جا به معنای نامشروط بودن وظایف به شرایط قدرت فاعل، مانند توانایی انجام قانون و یا تحقق وسایل لازم برای انجام آن وظیفه و قانون است. کانت برای روشن شدن مطلب مثالی از امر مشروط می‌آورد: «در جوانی تلاش کن و ذخیره‌ای بیندوز تا در پیری نیازمند نباشی». این یک حکم حملی صحیح و معتبر است، اما مطلق نیست؛ چراکه در این جا اراده به چیزی معطوف شده است که بنا به فرض مورد تمایل فاعل است، یعنی فاعل چون تمایل دارد در پیری زندگی آسانی داشته باشد، از این رو، به او امر می‌شود که در جوانی تلاش کند. اما اگر فاعل تمایلی به این مطلب نداشته باشد، برای مثال، به این خاطر که امیدی به رسیدن به سن پیری ندارد و یا می‌داند که منابع مالی در پیری برایش از راه دیگری مهیاست، در آن صورت این امر و دستور برایش الزام و ضرورتی ندارد. بنابراین، او امر مشروط به میل و تمایل فاعل وابسته‌اند. ضرورت و الزام او امر مشروط وابسته به شرایط ذهنی فاعل است و نمی‌تواند به یک اندازه در همه فاعل‌ها مفروض انگاشته شود. در مقابل، امر اخلاقی «دروغ نگو» یک امر مطلق است که در صورت صحیح یافتن آن، می‌توان آن را به شکل یک قانون اخلاقی درآورد. این قانون صرف نظر از شرایط فاعل و مقاصد احتمالی‌ای که او ممکن است از دروغ گفتن دنبال کند به‌طور مطلق او را از این کار نهی می‌کند.

از نظر کانت، ویژگی امر اخلاقی در مقایسه با اوامر غیر اخلاقی (همچون اوامر مهارت و اوامر بصیرت) این است که مشروط به هیچ شرط و غایتی نیست. او می‌گوید:

شاخص امر اخلاقی این است که دارای غایت معینی نیست و عمل اخلاقی در پی غایت خاصی رخ نمی‌دهد، بلکه بر اساس آزادی اراده انجام می‌شود، حال غایت هر چه می‌خواهد باشد. پس امر اخلاقی مطلقاً و با قطع نظر از غایت، دستور

می‌دهد. تجویز و عملکرد آزاد ما، صرف‌نظر از غایت، دارای یک خیر درونی است. پس خیر اخلاقی یک ارزش اخلاقی بی‌واسطه، مطلق و درونی است. مثلاً هر کس مراقب کلام خود باشد صرف‌نظر از غایت، دارای یک ارزش درونی بی‌واسطه اراده آزاد است (کانت، ۱۳۸۸، ص ۲۱-۲۲).

بنابراین، وظایف اخلاقی که با اوامر اخلاقی بیان می‌شوند مطلق‌اند، به این معنا که به هیچ شرط و غایتی مشروط نیستند.

ب) مطلق به معنای استثناپذیری وظایف. به عقیده کانت، اوامر اخلاقی باید از ویژگی کلیت یا عمومیت نیز برخوردار باشند و تمام انسان‌ها را دربر گیرند. وی پس از بیان پیشینی بودن احکام اخلاقی در مورد ضرورت و اطلاق آنها می‌گوید:

اگر منکر حقیقت مفهوم اخلاق و ارجاع آن به امور ممکن نیستیم، باید بپذیریم که قوانین آن باید معتبر باشند آن هم نه فقط برای آدمیان بلکه برای همه آفریدگان خردمند به‌طور عام، و نه فقط در پاره‌ای اوضاع و احوال محتمل یا با استثناهایی، بلکه با ضرورت مطلق (کانت، ۱۳۶۹، ص ۳۸).

بنابراین، از نظر کانت احکام اخلاقی چون به‌نحو پیشینی از عقل انسان ناشی می‌شوند، بنابراین هم عمومیت و کلیت دارند و هم مطلق و استثناپذیرند.

۵.۳. عدم امکان تعارض وظایف

برخی فیلسوفان اخلاق با این استدلال که «وظیفه» مستلزم «امکان» است، وجود تعارض در تکالیف را انکار کرده‌اند. از نظر آنها ماهیت وظیفه اخلاقی چنین اقتضاء می‌کند که قابل اجرا باشد. بنابراین وقتی قدرت انجام کاری را نداریم، وظیفه‌ای نیز در آن مورد نداریم. این اندیشه زیر بنای این ادعای کانت است که «تعارض تکالیف امکان ندارد» (اتکینسون، ۱۳۶۹، ص ۳۶).

کانت پایه اخلاق را عقل می‌داند و به عقیده او ممکن نیست که عقل، تناقضات عملی (یعنی تکالیف متناقض در آن واحد) را به ما تحمیل کند. البته، کانت در آثارش درباره امکان تعارض وظایف بسیار کم سخن گفته است. به عقیده او:

تضاد میان تکالیف که موجب می‌شود یک تکلیف، تکلیف دیگری را (کلاً یا جزاً) متوقف کند، نسبی است. اما تکلیف و الزام، مفاهیمی هستند که ضرورت عملی برون‌ذهنی بعضی افعال را بیان می‌کنند و دو قاعده متقابل و متضاد





نمی‌توانند در عین حال، هر دو ضروری باشند؛ بلکه هر گاه اقدام مطابق یک قاعده، تکلیف باشد اقدام مطابق قاعده دیگر نه فقط تکلیف نیست، بلکه متضاد با تکلیف است. بنابراین، برخورد و تضاد تکالیف و الزامات با یک‌دیگر قابل تصور نیست. در هر حال، ممکن است برای یک فاعل، در قاعده‌ای [که بر خود الزام کرده است] دو زمینه الزام^۶ وجود داشته باشد که یکی از آنها به تنهایی برای ملزم شدن او کافی نباشد؛ در این صورت یکی از آن دو زمینه، تکلیف نیست. وقتی دو زمینه [الزام] به این صورت در مقابل هم قرار داشته باشند، فلسفه اخلاق نمی‌گوید قوی‌ترین الزام مقدم است، بلکه می‌گوید قوی‌ترین زمینه ملزم‌کننده، مقدم است» (کانت، ۱۳۸۳، ب، ص ۵۹).

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان دریافت که ۱. از نظر کانت منشأ تکالیف و الزامات اخلاقی عقل انسان است و از آن‌جا که عقل نمی‌تواند در آن واحد دو حکم متعارض و متضاد صادر کند، بنابراین تعارض میان وظایف امکان ندارد. از سوی دیگر کانت به اطلاق و استثنای پذیری احکام و قوانین اخلاقی معتقد است؛ چراکه ویژگی قانون - از آن جهت که قانون است - کلیت، اطلاق و ضرورت است. بنابراین، اگر بگوییم که ممکن است دو تکلیف در یک موقعیت خاص با هم تعارض کنند - و در این صورت، تکلیفی که الزامی‌تر باشد تکلیف نهایی و عملی ماست و ترک تکلیف دیگر جایز است - معنایش این است که در این‌جا آن تکلیف ضعیف‌تر استثنا می‌خورد و برای مثال، در تعارض راست‌گویی و نجات جان انسان بی‌گناه باید نجات جان بی‌گناه را - به علت شدت الزام‌آوری آن - بر راست‌گویی مقدم بدانیم. نتیجه این‌که راست‌گویی همیشه و در همه‌جا وظیفه ما نیست و دست‌کم در بعضی موارد استثنا برادر است و البته، کانت مخالف این استدلال و نتیجه آن است.

۲. گرچه تعارض میان دو تکلیف ممکن نیست، ولی تعارض و تضاد میان زمینه‌های الزامات و تکالیف ممکن است، یعنی ممکن است در یک موقعیت اخلاقی احساس کنیم که دو زمینه تکلیف و الزام برای ما وجود دارد. برای مثال، ممکن است فردی با دوست خود رأس ساعت ۱۰ قرار ملاقات داشته باشد و از سوی دیگر در همان ساعت همسر او دچار حمله قلبی شود. که در این‌جا زمینه دو تکلیف با هم متفاوت و متعارض‌اند و میان وفای به عهد و نجات جان همسر باید یکی را برگزید.

۳. در صورت تعارض زمینه‌های تکلیف، حتماً یکی از آنها برای الزام کردن، قدرت کافی ندارد. بنابراین تکلیفی که زمینه الزام‌کنندگی قوی‌تری دارد، تنها وظیفه ما خواهد بود که در مثال پیش گفته نجات جان همسر تنها وظیفه ماست. بنابر این مبنا، وفای به عهد در این شرایط، اصلاً وظیفه نیست تا با تعارض دو وظیفه روبه‌رو شویم.

۴. تشکیک در مراتب و درجات الزام وجود ندارد، یعنی نمی‌توان گفت که فلان تکلیف الزام‌آورتر از تکلیف دیگر است. البته، تشکیک و شدت و ضعف در زمینه‌های تکالیف ممکن است وجود داشته باشد و وظیفه فلسفه اخلاق بیان قوت و ضعف زمینه‌های تکالیف است نه خود تکالیف و الزامات.

از آن‌جا که کانت بر این باور است که منشأ الزامات اخلاقی عقل است و الزام اخلاقی چیزی غیر از ضرورت عملی - که عقل بدان حکم می‌کند - نیست. بنابراین، تشکیک در الزام بی‌معناست؛ چراکه الزام یعنی ضرورت انجام کار و این ضرورت در مقابل امکان است. پس همه الزامات اخلاقی، اعمالی هستند که انجام آنها ضروری‌اند و ترک آنها جایز نیست. شدت و ضعف الزامات به اموری خارج از ذات الزام بازمی‌گردد. به این معنا که گاه طرف الزام نجات جان یک انسان است و گاه غذا دادن به یک حیوان، و از آن‌جا که نجات جان انسان بسی مهم‌تر است از غذا دادن به یک حیوان، پس الزام اولی قوی‌تر از دومی است؛ هرچند الزام در هر دو یکسان است و انجام هر دو عمل ضروری است.

۴. پیش‌فرض‌های نظریه اخلاقی کانت

نظریه اخلاقی کانت بر پیش‌فرض‌هایی مبتنی است که شناخت آنها ما را در شناخت و فهم بهتر دیدگاه‌های او کمک خواهد کرد.

۱.۴. پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی

۱.۱.۴. عقل‌گرایی انتقادی

به نظر کانت، حس و فاهمه منابع شناخت و معرفت بشری‌اند. این دو منبع، متباین با یک‌دیگراند. کانت از یک‌سوراه خود را از عقل‌گرایان که حس را قابل تحویل به فاهمه می‌دانند و تنها ارزش و اعتبار را به عقل می‌دهند جدا می‌کند و از سوی دیگر راه خود را از





تجربه‌گرایان که اعتبار را تنها به حس می‌دهند و فاهمه را به حس باز می‌گردانند، جدا می‌کنند. کانت در این که «هرگونه شناسایی از تجربه آغاز می‌شود» تردید ندارد. اما به نظر او همه شناسایی ما از تجربه بر نمی‌آید. شناسایی می‌تواند از یک‌سو از تجربه و تأثرات حسی ناشی شود و از سوی دیگر برآیند چیزی باشد که فاهمه به آن می‌افزاید. معرفتی که از حس به‌دست می‌آید جزئی و احتمالی است و کلیت و قطعیت ندارد. اما معرفتی که بی‌واسطه از عقل ناب به‌دست می‌آید، کلی و ضروری است. از این‌رو، او برای یافتن قانون اخلاق که همه‌گیر و قطعی و مطلق باشد به سراغ عقل می‌رود. حس به ما داده‌های نامنظم و جدا از هم می‌دهد و این فاهمه است که آنها را صورت‌بندی کرده و نظم می‌بخشد و آنها را با یک‌دیگر مرتبط و متحد می‌سازد. کانت با منطق استعلایی خویش به کاوش در فاهمه می‌پردازد تا بنیادهای مستقل از تجربه را دریابد و به این شیوه، به مفهوم‌های محض و اصل‌هایی نایل شود که فاهمه از طریق آن به داوری پردازد.

۲.۱.۴. امکان قضایای تألیفی پیشینی

پیش‌فرض دیگر کانت امکان قضایای تألیفی پیشینی است. این پیش‌فرض معرفت‌شناختی کانت که تنها قضایای تألیفی پیشینی ارزش علمی داشته و از ویژگی «ضرورت» و «کلیت» برخوردارند، در نظریه اخلاقی او تأثیرگذار بوده و از همین‌رو، او اخلاق مبتنی بر تجربه (مانند حس‌گرایی هابسون، قرارداد‌گرایی هابز، خود‌گرایی و سود‌گرایی اخلاقی) را بی‌ارزش و بی‌بهره از کلیت و ضرورت می‌شمرد، و تلاش می‌کند تا نظریه‌ای ارائه دهد که به‌نحو پیشینی و ما قبل تجربه، ناشی از عقل محض باشد تا بتواند برخوردار از ضرورت و کلیت باشد. او در نقد عقل محض، ابتدا وجود احکام تألیفی پیشینی را در ریاضی و هندسه ثابت می‌کند و سپس آنها را به فیزیک و علم طبیعت نیز گسترش می‌دهد و در نهایت، به اثبات وجود قضایای تألیفی در مابعدالطبیعه می‌پردازد.

۲.۴. پیش‌فرض‌های انسان‌شناختی

۱.۲.۴. آزاد و مختار بودن انسان

مکلف و موظف بودن تنها زمانی معنا دار است که انسان را موجودی آزاد و مختار بدانیم. اختیار و آزادی انسان یکی از پیش‌فرض‌های مهم نظریه اخلاقی کانت است. او در بنیاد

مابعدالطبیعه اخلاق می گوید:

همه انسان‌ها خود را صاحب اراده‌ای آزاد می‌شناسند. از این جاست که تمام داوری‌ها از اعمالی که باید صورت می‌گرفته ولی صورت نگرفته است سرچشمه می‌گیرد (کانت، ۱۳۶۹، ص ۱۲۲).

مکلف و ملزم بودن انسان فرع بر مختار بودن اوست. پس هر گاه آزادی و اختیاری در افعال انسان نباشد، الزام و تکلیفی هم در کار نیست.

۲.۲.۴. انسان موجودی پاک سرشت

به اعتقاد کانت: «در سرشت انسان تمایل مستقیم به رذایل اخلاقی وجود ندارد، بلکه شرارت به‌طور غیر مستقیم در وجود او نهفته است» (کانت، ۱۳۸۸، ص ۲۹۹). مراد کانت از شرارت غیر مستقیم این است که برای مثال، انسان ذاتاً از همه انسان‌ها متنفر نیست ولی گاه به سبب آن که گرفتار کبر و غرور می‌شود، انتظار دارد که دیگران به او احترام بگذارند و وقتی کسی به او احترام نمی‌گذارد، خشمگین شده و از دیگران متنفر می‌شود که حق او را ادا نکرده‌اند. انسان چنان نیست که از بدبختی دیگران خوشحال شود، ولی وقتی با انسان فخر فروش و متکبری روبه‌رو می‌شود که سعی در تحقیر او داشته، از دیدن بدبختی او خوشنود می‌شود. بنابراین، انسان به‌طور مستقیم به شرارت تمایل ندارد، بلکه این شرارت‌ورزی‌ها غیرمستقیم و به سبب عوارض خارجی و حالات عارضی است.

۳.۴. پیش‌فرض ارزش‌شناختی

از نظر کانت آنچه ارزش ذاتی دارد و سرچشمه ارزش امور دیگر است، «اراده نیک»^۸ است. «هیچ چیز را در جهان و حتی در بیرون از جهان نمی‌توان در اندیشه آورد که بی‌قید و شرط، خوب دانسته شود مگر اراده نیک» (کانت، ۱۳۶۹، ص ۱۲). هوش، ذوق، شجاعت، پشتکار، قدرت، ثروت، تندرستی، لذت و شادمانی، رضایت کامل از زندگی خود، گرچه از بعضی جهات خوب و مطلوب‌اند، ولی هیچ‌کدام را نمی‌توان بی‌قید و شرط و به‌طور مطلق خوب نامید؛ چراکه ممکن است با یک اراده بد در جهت نادرستی قرار بگیرند. بنابراین، به عقیده کانت، اراده نیک شرط لازم خوب بودن هر چیزی - حتی خود سعادت - است. اراده نیک سرچشمه ارزش است و بدون آن هیچ چیزی ارزش حقیقی ندارد (Johnson, 2004, p. 5).



اراده نیک از نظر کانت، اراده‌ای است که از سر انجام وظیفه عمل می‌کند ولی این وظیفه را کس دیگر برای او تعیین نمی‌کند، بلکه خودش برای خودش معین می‌کند. اراده نیک یک اراده خودمختار و مستقل است که قانون اخلاقی را از عقل عملی خویش می‌گیرد. بنابراین اراده نیک، یک اراده کاملاً عقلانی است. لب برهان او این است که فقط انسان است که در موقعیتی قرار دارد که می‌تواند به موضوعات منتخب انسان ارزش ببخشد (کورسگارد، ۱۳۷۹، ص ۱۱۱).

۴.۴. پیش فرض وظیفه‌شناختی

مهم‌ترین پیش فرض وظیفه‌شناختی کانت این است که آدمی دارای وظایفی نسبت به خود و دیگران است که ملزم به انجام آنهاست. اما پرسش مهم این است که چرا انسان خود را ملزم به انجام برخی اعمال و ترک برخی اعمال دیگر می‌داند؟ این تکالیف و الزامات از کجا برمی‌خیزد؟

پاسخ کانت این است که منشأ این الزامات و تکالیف، تنها یک چیز است؛ یعنی انسان بودن انسان است. انسان از جهت انسان بودنش ارزش ذاتی و مطلق دارد. همه چیز به واسطه انسان ارزش پیدا می‌کند. کل عالم طبیعت برای انسان خلق شده است و تنها هدف خلقت، انسانیت انسان است.

بدون بشر، کل خلقت باطل محض، پوچ و بدون هدف نهایی خواهد بود. اما در ارتباط با توان معرفتی آدم نیست که هر چیز دیگری در عالم، ارزش خود را می‌یابد. انسان در این جهان نیست صرفاً برای این که کسی در عالم باشد که درباره آن نظرپردازی کند. ما باید برای عالم یک هدف نهایی فرض کنیم... اراده نیک چیزی است که فقط از طریق آن وجود انسان می‌تواند ارزش مطلق پیدا کند و در ارتباط با آن است که وجود عالم می‌تواند غایت نهایی یابد (همان، ص ۱۱۳-۱۱۴، به نقل از نقد عقل عملی).

پس چون غایت عالم، انسان است، انسان وظیفه دارد انسانیت را در اعمال خویش به عنوان غایت لحاظ کند و از این جاست که برای او در اعمالی که نسبت به خود و دیگر انسان‌ها انجام می‌دهد، تکالیف و وظایفی پدید می‌آید. انسان نمی‌تواند کارهایی انجام دهد که انسانیت خود و دیگر انسان‌ها را نادیده بینگارد.

نتیجه‌گیری

نظریه اخلاقی کانت همانند هر نظریه دیگری بر پیش‌فرض‌هایی مبتنی است که درستی و نادرستی آنها تأثیر مستقیم در قبول یا رد نظام اخلاقی او دارد. کانت از آن‌جا که فیلسوفی عقل‌گراست و معرفت تجربی را به دلیل جزئی و امکانی بودن بی‌ارزش می‌داند و در جست‌وجوی معرفتی ضروری و کلی برای اخلاق است، و به اعتقاد او، دست‌یابی به چنین معرفتی تنها از طریق عقل میسر است. از این‌رو، وی منشأ احکام اخلاقی را عقل و احکام اخلاقی را احکام تألیفی پیشینی می‌داند.

احکام اخلاقی علاوه بر کلیت و ضرورت باید مطلق باشند؛ چرا که ارزش احکام مشروط، وابسته به ارزش شرط است و در نتیجه پسینی خواهند بود. بنابراین، صورت اول امر مطلق کانت که اصل وظیفه اوست، اصلی صوری است که مشخصه آن تعمیم‌پذیری و کلیت است. پیش‌فرض انسان‌شناختی کانت در باب ارزش ذاتی انسان و غایت بودن او تأثیر مستقیمی در صورت دوم و سوم امر مطلق او دارد که غایت دانستن انسان را معیار وظیفه به حساب می‌آورد و تنها انسان را شایسته قانون‌گذاری برای انسان می‌داند. رد یا قبول هر یک از این پیش‌فرض‌ها به رد یا قبول نظریه اخلاقی او خواهد انجامید که البته، این مهم مجال دیگری می‌طلبد.

۵۹



تجربیات

تبیین و تحلیل مفهوم وظیفه در اخلاق کانت

پی‌نوشت‌ها

۱. مراد از «دستور مطلق» همان «امر مطلق» (categorical imperative) است که منوچهر دره‌بیدی آن را این‌گونه ترجمه کرده است.

۲. در متن آلمانی «بنیاد» معادل این واژه «Verbindlichkeit» است. معادل انگلیسی آن «obligation» است. حمید عنایت و قیصری در ترجمه خود «تکلیف» را معادل این واژه قرار داده‌اند، ولی مترجم عرب، محمد فتحی الشینیطی کلمه «الزام» را معادل آن قرار داده است. به نظر می‌آید واژه «الزام» معادل و برابر نهاد بهتری است برای واژه obligation.

۳. ترجمه آقای انشاءالله رحمتی چنین است: «عملی که بر طبق قانون و به لحاظ نفی و طرد هر مبدأ ایجاب‌کننده از سنخ میل به لحاظ عینی و جهت عملی دارد، تکلیف خوانده می‌شود» (رحمتی، ۱۳۸۵، ص ۱۳۵).

4. wide
5. narrow
6. obligation
7. ground of obligation
8. good will

کتاب‌نامه

۱. اتکینسون، آر. اف.، (۱۳۶۹) در آمدی بر فلسفه اخلاق، ترجمه سهراب علوی نیا، تهران: ترجمه و نشر کتاب.
۲. اسکروتین، راجر، (۱۳۷۵) کانت، ترجمه علی پایا، تهران: طرح نو.
۳. پالمر، مایکل، (۱۳۸۵) مسائل اخلاقی، ترجمه علیرضا آل بویه، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۴. کاپلستون، فردریک، (۱۳۶۰) کانت، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران: دانشگاه صنعتی شریف.
۵. کانت، ایمانوئل، (۱۳۶۹) بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، تهران: انتشارات خوارزمی.
۶. _____، (۱۳۸۳ الف) مابعدالطبیعه اخلاق: مبانی مابعدالطبیعی تعلیم فضیلت (فلسفه فضیلت)، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران: انتشارات نقش و نگار، چاپ دوم.
۷. _____، (۱۳۸۳ ب) مابعدالطبیعه اخلاق: مبانی مابعدالطبیعی تعلیم حق (فلسفه حقوق)، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران: انتشارات نقش و نگار، چاپ دوم.
۸. _____، (۱۳۸۵) نقد عقل عملی، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: انتشارات نورالثقلین، چاپ دوم.
۹. _____، (۱۳۸۸) درس‌های فلسفه اخلاق، ترجمه منوچهر دره‌بیدی، تهران: انتشارات نقش و نگار، چاپ چهارم.
۱۰. کورسگارد، کریستین، (۱۳۷۹) «سرچشمه ارزش از نظر ارسطو و کانت»، ترجمه محسن جوادی، مجله ارغنون، ش ۱۶.
۱۱. محمودی، سیدعلی، (۱۳۸۳) فلسفه سیاسی کانت، تهران: نشر نگاه معاصر، چاپ دوم.
12. Kain, Patrick, Paul (2010), *Kant's Moral Constructivism and his Conception of Legislation*, Available at:
<http://www.bu.edu/wcp/Papers/TEth/TEthKain.htm>
13. Kant, Immanuel, (1997) *Critique of Practical Reason*, Translated and Edited by Mary Gregor, Cambridge university press.



14. ———, (1964) *Groundwork of Metaphysic of Morals*, Translated and analyzed by H. J. Paton, Harper and Row Publish.
15. Pojman, Louis, P., (1999) *Ethics, Discovering Right and Wrong*, Wadsworth Publishing Company.
16. Caygil, Harward, (1995) *A Dictionary of Kant*, Blackwell.
17. Johnson, Robert, (2004) “Kant’s Moral Philosophy” in *Stanford Encyclopedia of Philosophy*.
Available at <http://plato.stanford.edu/entries/Kant-moral>

